

# بنیاد مطالعات ایران برنامه تاریخ شفاهی

عزت‌آق اولی

برنامه تاریخ شفاهی

\*\*\*\*\*

مصاحبه شونده : خانم عزت‌آق اولی

مصاحبه کننده : خانم شیرین سمیعی

پاریس : ۲۱ اکتبر ۱۹۸۳

سوابق خانوادگی و تحصیلی . اشتغال در بنیاد خاور نزدیک و همکاری در آموزش دادن به کودکان روستائی و همچنین زنان روستائی در قسمت ترویج خانه داری . اشتغال در وزارت کشاورزی و سرپرستی قسمت ترویج خانه داری و گسترش صنایع روستائی . مشکلات آموزش در سطح روستاها از نظر مقتضیات مذهبی و مسئله حجاب زنان روستائی . دخالت ملایان دهات در اموری که با مذهب ارتباط پیدا میکند . یک خاطره از گرفتاری و مشکلی که ملای ده بعنوان مذهب برای خانمی که متصدی ترویج بود ایجاد کرده بود و رفع مشکل از طریق کمک مالی مروج به آن ملا بعنوان هزینه روضه خوانی . انتقال قسمت ترویج خانه داری از وزارت کشاورزی بوزارت آبادانی و مسکن و نتیجتاً از هم پاشیده شدن این برنامه . انتقال مصاحبه شونده بوزارت تعاون و امور روستاها و انتصاب به سمت ریاست خانه های فرهنگ روستائی . فعالیتهای خانه های فرهنگ از نظر سواد آموزی و ترویج خانه داری . مشکلات مربوط بزندگی مروجین زن در روستاها و تمایل آنها به انتقال به شهرها . ۶ - ۱

توسعه برنامه سواد آموزی در سطح ده بموازات برنامه پیکار بابیسواد . مشکلات مربوط به مدارس ابتدائی مختلط پسران و دختران و پیاده شدن این برنامه در سطح روستاها . سوابق مربوط به حجاب زنان روستائی و معمول نبودن پوشش در چادر برای آنان . مسائل و مشکلات مربوط به نفوذ مردها و ملایان محل در آموزش دادن به زنان . موفقیت برنامه ترویج در سطح دهات از طریق: اولاً " آگاه ساختن مردان روستائی به مقتضیات جدید و ثانیاً " کنار آمدن با ملایان و جلب موافقت آنها در انجام برنامه ها . توفیق مصاحبه شونده در انجام برنامه ها ، بلحاظ همفکری همسر او با برنامه های مترقی و تشویق در اینکار . مشکلات مربوط به مسافرت زنان بطور تنها در شهرستانها و یک خاطره از خانمی که به ما موریت دولتی به شهرستانی رفته بود و بلحاظ تنها بودن او را در هتل نپذیرفته بودند . ۱۱ - ۲

فرهنگ  
اشتغال مصاحبه شونده در وزارت تعاون و امور روستاها بعنوان رئیس سازمان خانه های روستائی و سپس تصدی بسمت معاونت وزارت تعاون و امور روستاها و رئیس سازمان فعالیت های غیر کشاورزی . شرح انواع مختلف فعالیتهای سازمان

فعالیت‌های غیرکشاورزی، شرح فعالیت‌های مربوط به بردن صنایع کوچک در روستاها و مشکلات آن و موضوع جلوگیری از مهاجرت روستائیان بشهرها.

۱۱ - ۱۳

بازنشسته شدن مصاحبه شونده و اشتغال در سمت معاون کل سازمان زنان ایران، همکاری در انجام برنامه های مربوط به مشارکت سیاسی زنان، مشارکت در جمعیتی متشکل از زنان امریکائی بنام " کامیتی آو کارسپاندرس" و تشکیل یک جلسه آن کمیته در ایران، نظر مصاحبه شونده برتائیس برنامه های سازمان زنان ضمن تاکید بر اینکه در بعضی کارها عجله وجود داشته است، مشکل سیستم تک حزبی از نظر مشارکت افراد در فعالیت‌های سیاسی، حدود استقبال زنان از سازمان زنان و استقبال از خدماتی که سازمان آماده انجام آن بود نظیر کلاسهای خیاطی و مهدکودک، اقدامات مفید سازمان زنان در تصویب قوانین مربوط به حمایت از حقوق زن، مشکلات سازمان زنان در جلب اکثریت زنان برای شرکت در برنامه های سازمان، مشکل غیر قابل فهم بودن بعضی از برنامه های سازمان زنان برای طبقاتی از زنان و همچنین مسئله نفوذ مردها در ناصواب نشان دادن برنامه ها، بمنظور حفظ سلطه خود برزنان.

۱۳ - ۲۰

مخالفت‌ها و حملات انقلابیون بسازمان زنان، قدرت داشتن سازمان زنان بعنوان علت اساسی حملات انقلابیون بآن، مسئله اعتصاب پاره از زنان عضو سازمان بعنوان کارمند آن سازمان و نه بعنوان خود سازمان، یک خاطره از شایعه پراکنی مردم در روزهای انقلاب، سازمان تبلیغاتی و شایعه پراکنی قوی عوامل انقلاب اسلامی، مصاحبه خبرنگاران آلمانی با آیت الله شریعتمداری، و بعدیا مصاحبه شونده درباره وضع زنان بعد از انقلاب تهدید و توهین عناصر انقلابی نسبت به متصدیان امور سازمان زنان و آتش زدن پاره از ساختمانهای آن.

۲۱ - ۲۹

نحوه بروز انقلاب و گروه‌هایی که در تظاهرات شرکت میکردند، استقبال اولیه مردم از برنامه های انقلابیون که هدف آن بر هیچکس معلوم نبود، نحوه تظاهرات خیابانی تنظیم یافته و نظمی که در ایسن تظاهرات بچشم میخورد و معلوم نبودن اداره کنندگان آن.

خاطره مربوط به آتش زدن یک اتوبوس حامل دختران دانشجو . از هم‌پاشیده شدن ارتش بطوری که کسی تصور آنرا نمی‌کرد . تغییر وضع رفتار مستخدمین خانه ها با صاحبخانه در جریان انقلاب . یک خاطره از پیوستگی مستخدم خانه مصاحبه شونده به انقلابیون و برگشت او از آنها و گفتن این جمله که : "تا آخوندها جیب خودشانرا پر از پول نکنند، چیزی با ووا مثال او وصلت نخواهد داد "

سؤال : سرکار خانم آقی اولی ممکن است از شما خواهش کنم خیلی مختصر زندگانی خودتانرا برای ما بفرمائید .

خانم آقی اولی : باکمال میل . من اصولاً در تبریز بدنیا آمدم تا کلاس چهارم ابتدائی در تبریز درس خواندم و بعد پدرم توی وزارت دادگستری کار میکرد ، قاضی بود بتهران آمدم . مدرسه ابتدائیم را در مدرسه آزر رفتم و بعد رفتم مدرسه امریکائی و دیپلم را از مدرسه امریکائی گرفتم . بعد عروسی کردیم رفتیم آبادان ومدتها کار نمیکردم در آبادان بچه کوچک داشتم کار نمیکردم و تابعه از اینکه از آبادان آمدم ، شوهرم منتقل شد ، توی شرکت نفت بود ، بتهران . وقتی آمدم تهران چون بچه ها بزرگ شده بودند و امکان کار کردن بود شروع کردم بکار کردن با یک موسسه ای امریکائی باسم " بنیاد خاور نزدیک " که اینها یک پروژه نمونه ای را در ورامین انجام میدادند و هدفشان این بود که ببینند که در روستاها چه نوع کارهایی را میشد کرد بخصوص قسمتی که من کار میکردم مربوط به زنان روستائی بود و اینکه ببینند که برای زنان روستائی چه میشد کرد در روستاها . این پروژه در حدود ۴ سال طول کشید ، ما در دهات ورامین کار میکردیم . یک تعدادی معلم زن تربیت میکردیم که بروند توی مدارس و درس بدهند چون اغلب خانواده های روستائی اگر معلم مرد بود دخترانشانرا بمدرسه نمیفرستادند ولی اگر معلم زن بود دخترشانرا میفرستادند البته مسائل ومشکلاتی بود و پیدا کردن دخترهایی که تحصیلاتی داشته باشند ومثلاً تا کلاس نهم درس خوانده باشند بعد بیایند یک دوره آموزش ببینند و بعد بروند توی روستاها زندگی کنند مشکلی بود . چون شرایط زندگی توی روستاها خیلی سخت بود و بهمین دلیل این دخترها اغلب خیلی راحتشان نبود که توی روستاها زندگی کنند . معیناً بزحمت این کار را شروع کردیم و در روستاهای ورامین این کار انجام شد . برنامه دیگر این بود که یک تعدادی دختر تربیت میکردیم باسم " مروج خانه داری " که اینها هم باز میرفتند توی دهات . اینها در واقع مستقیماً با خود زن ها کار میکردند . برنامه های کلاس های آشپزی داشتند ، کلاس تغذیه داشتند ، کلاس خیاطی داشتند ، کلاس بهداشت داشتند ، بچه داری داشتند و یاد میدادند بزنها که چه جوری باید زندگی کرد . این برنامه تا یک حدی موفق بود ، البته همیشه مسئله مشکلی که گاه با آن درگیر بودیم این بود که توی هر دهی که میرفتیم و هر برنامه ای که

میخواستیم اجرا بکنیم قبلاً" باید حتماً " موافقت مردهای آن ده را جلب میکردیم بخصوص اگر که آخوندی یا ملائی توی ده بود حتماً " باید با اوتماس میگرفتیم و راضیش میکردیم که این کاری که ما می‌خواهیم بکنیم؛ درست است. برای اینکه اگر غیر از این بود کافی بود که یک روز این برود بالای منبر و بگوید که دخترهایت‌انرا نفرستید پهلوی این خانم و آنها دخترهایشانرا نمیفرستادند. این برنامه حدود ۴ سال بصورت نمونه در ورامین اجرا شد بعد دولت ایران تصمیم گرفت که این برنامه مفیدی است و میتواند در سرتاسر مملکت گسترش پیدا بکند اینست که در وزارت کشاورزی یک قسمتی بعنوان سازمان ترویج کشاورزی درست کردند که شامل دو قسمت بود: ترویج کشاورزی و ترویج خانه داری. ترویج خانه داریش را من اداره میکردم، ترویج کشاورزی هم البته آقایان بودند و هدف این بود که یک مرد و یک زن، مردها را از نظر بهبود وضع کشاورزی در روستاها کمک بکنند و زن‌ها را از نظر بهبود وضع زندگی در روستاها کمک بکنند. این برنامه، برنامه خیلی مفید و خوبی بود. البته در دسر و گرفتاری خیلی داشت، بستگی داشت خیلی زیاد به این خانمهایی که تربیت میشدند و میرفتند توی روستاها. اینها اغلب وقتی میرفتند توی روستاها ناچار بودند که رعایت خیلی اصول را بکنند که روستائیها اینها را بپذیرند. حتی خود من و یا افرادی که با من کار میکردند وقتی برای سرکشی بروستاها میرفتیم حتماً " باید لباس آستین بلند می پوشیدیم توالست نمی‌کردیم. در بعضی از دهات لازم بود حتی یک روسری کوچک سرمان باشد. تا اینکه بحساب مردم قبولمان بکنند. این مسئله البته گاهی برای این دخترهای جوانی که توی ده میرفتند کار کنند ناراحتی ایجاد میکرد و اینها پهلوی خودشان فکر میکردند که خوب اگر که ما می‌رویم توی ده که زنهای دهاتی را تربیت بکنیم باید با آنها یاد بدهیم که احتیاجی نیست که چادر سرشان بکنند، یائرو بگیرند، حالا بجایش ما خودمان داریم می‌رویم توی ده و چادر سرمان میکنیم و این درست نیست. ولی خوب هدف این بود که بهر حال یک مقدار آموزش بزنها روستائی داده بشود و این غیر ممکن بود اگر این دخترها میخواستند با لباس‌های شهری و با وضع شهری بروند توی روستاها، زیرا نمیتوانستند اینکار را بکنند. در آن برنامه هم باز البته جاهای مختلف مملکت فرق داشت و برای من گاهی اسباب تعجب بود مثلاً " فرض کنید اطراف کردستان خیلی راحت بود. زنهای کرد خیلی راحت و آزاد بودند و دخترهایی که در اطراف کردستان کار میکردند

محدودیت‌هایی را نداشتند. مثلاً از جاهائی که خیلی متعصب و مذهبی بودند و گرفتاری ما زیاد داشتیم بعنوان نمونه دهات اطراف اصفهان بود که خیلی مذهبی بودند و من همیشه یادم می‌آید که یک چیز خیلی مضحکی که اتفاق افتاد این بود که دخترخانمی بود که سنش هم نسبتاً بالا بود و دختر خیلی فهمیده و با شعوری بود او را در یکی از دهات اصفهان با اسم دولت‌آباد گذاشتیم و این وقتی شروع کرد که کلاسش را دایر بکند آن‌ها خوانند ده رفته بود بالای منبر و گفته بود هرکسی که دخترش را بفرستد به کلاس این خانم راه جهنم را برای دخترش باز کرده و بلافاصله ما دیدیم که این خانم کلاسش خالی شد و هیچکس نمی‌آید. من با او سرزدم و گفتم چه شده و چطور شده برای اینکه میدانستم دختر خیلی خوبی است، روسری سرش می‌کرد، آدمی نبود که قیافه‌اش داشته باشد که ناراحتی ایجاد کند، معجزاً گفت که اینطوری شده، من گفتم خوب چکار می‌کنی گفت من تنها راه حلی که بنظرم رسیده اینست که یک طوری ترتیب بدهم که با این‌ها خوانند کنار بیایم و راهی که پیدا کرد این بود که اتفاقاً ماه محرم بود و خودش رفته بود پهلوی این‌ها خوانند ده و گفته بود که من همیشه دهه ماه محرم روزه‌خوانی داشتم در شهر و حالا هم که اینجا هستم شام‌بیاید و منزل روزه بخوانید، او با این بهانه خوانند را کشیده بود آنجا و روزه‌خوانی راه انداخته بود و خوب زنهای ده هم به دلیل روزه‌خوانی آمده بودند. ضمناً خوب یک پولی و چیزی هم به آن‌ها رسانیده بود و بعد همان جا بالای منبر خوانند بکلی حرفش را عوض کرده بود که اصلاً هرکی دخترش را بفرستد سرکلاس این خانم راه بهشت را جلوی پای دخترش گذاشته. بعد شلوغ شد کلاس او و خیلی خوب شد. ده خیلی بزرگی بود و این نمیتوانست پیاده همه جایش برود، یکدفعه من رفته بودم آنجا باز دیدم ودهاتی‌ها جمع شده بودند و مردها حرف می‌زدند و می‌گفتند، یعنی آن بحساب قسمت بالای ده می‌گفتند که چرا این خانم نمی‌آید طرف ما؟ گفتم خوب راهش دور است نمیتواند پیاده اینهمه راه بیاید، گفتند که خوب چرا با دوچرخه نمی‌آید. و برای من خیلی تعجب بود که توی یک‌دهی که اصلاً اولش قبول نداشتند که این خانم برود و کلاس باز کند حالا حاضر بودند حتی این سوار دوچرخه بشود چون برای روستائی‌ها واقعا این یک مسئله خیلی مشکلی بود. معجزاً این برنامه پیشرفت داشت، خیلی خوب بود، تعدادی در حدود چهارصد، پانصد تا مامرو ج خانه داری تربیت کردیم که در دهات مختلف ایران کار می‌کردند در تمام مناطق،



در شهرها سرپرست داشتیم که مرتب باینها سرکشی میکردند و بنظر میآمد که برنامه بسیار موفقی است و خیلی خوب دارد پیشرفت میکند. مقدار زیادی روی صنایع روستائی ما آنجا کار میکردیم که بسته به منطقه گلیم بافی بود حصیر بافی بود اطراف دهات اصفهان چشمه دوزی بود، کارهای دیگر بود و پیشرفتش خیلی خوب بود. بعد از مدتی که من آنجا مدیرکل ترویج خانه داری بودم در وزارت کشاورزی، بعداً بچه دلیلی، واقعا هنوز هم نمیدانم، تصمیم گرفتند که برنامه ترویج خانه داری را از ترویج کشاورزی جدا کنند، و برنامه ترویج خانه داری و برنامه عمران روستائی که آن موقع در وزارت کشور بود منتقل بشود به وزارت آبادانی و مسکن که تازه تشکیل شده بود و آقای دکتر نهاوندی وزیرش بود. من خیلی سعی کردم که از این کار جلوگیری بشود. مدیرکل وقت ترویج خیلی سعی کرد و آن موقع وزیر کشاورزی آقای زاهدی بود ولی بهر حال به نتیجه نرسید و این قانون رفت به مجلس و تصویب شد که این برنامه برود بوزارت آبادانی و مسکن. این برنامه وقتی منتقل شد بوزارت آبادانی و مسکن باز ما یک مقدار مسائل و مشکلاتی داشتیم برای اینکه این خانمهایی که توی روستاها کار میکردند در تمام مدت هدفشان این بود که بالاخره بیایند به شهر، ما هم در شهر واقعا کار زیادی برای اینها نداشتیم، برای اینکه در شهر ما دوتا سه تا سرپرست داشتیم ولی از تعدادی که توی ده بود بیشترشان باید توی ده میماندند، در وزارت کشاورزی سعی کرده بودند با پارتنری بازی و با توصیه، با سفارش با خواهش و تمنا اینها را بیاورند توی شهر که هیچ وقت ما زیر بار نرفته بودیم. وقتی آمدیم توی یک وزارتخانه جدید، دوباره این برنامه از سر نو شروع شد ولی خوب خوشبختانه آقای دکتر نهاوندی خیلی موافق بود با برنامه و حمایت میکرد و گذاشت این برنامه داغان بشود، و این برنامه بهمان ترتیب ادامه پیدا کرد و آنجا با زمن در سمت مدیرکل ترویج خانه داری کار میکردم. بعد آقای دکتر نهاوندی فکر میکنم رئیس دانشگاه تهران شدند آن موقع و آقای دکتر نیک پی آمدند. آقای دکتر نیک پی وقتی آمدند بوزارت آبادانی و مسکن اصولاً اطلاع زیادی از این برنامه نداشتند، نظر خیلی خوبی هم رایج باین برنامه نداشتند و شروع شد یک مقداری اینکه بگویند که حالا این دخترها چکار میکنند و حالا چرا اینها توی ده بمانند و حالا بیایند به شهر و صبح بروند و عصری برگردند، که اصلاً عملی نبود این کار و بعد از یک مدتی که اینکار ادامه پیدا

کرد تقریبا " این برنامه از هم پاشید یعنی عدهٔ خیلی زیادی از اینها آمدند توی شهر ماشین نویس و دفتر دار و بایگان شدند ، بقیه هم خوب با ناراحتی ماندند برای اینکه میدیدند که همکارهایشان آمدند به شهر و اینها ماندند توی ده و خواه ناخواه برنامه خیلی خیلی صدمه خورد و چیزیکه ما امیدمان بود این بود که مالا" یک روزی بتوانیم اکثریت دهات رازیر پوشش این برنامه بگذاریم ، بکلی قطع شد . همان موقع من تصمیم گرفتم که ادامه اینکار برای من دیگر فایده‌ای ندارد و پیشرفتی نخواهد داشت ، آن موقع وزارت تعاون و امور روستاها تشکیل شده بود تازه و یک برنامه ای بعنوان خانه های فرهنگ روستائی داشتند ، همان موقع من با آقای دکترنهاوندی صحبت کردم و گفتم که من نمیخواهم دیگر وزارت آبادانی و مسکن بمانم و دنبال کار دیگری هستم . ایشان پیشنهاد کردند که شما بروید وزارت تعاون و امور روستاها و ببینید شاید این برنامه جدیدی را که بعنوان خانه های فرهنگ روستائی درست کردند، میتوانید انجام بدهید . من رفتم آن موقع آقای دکتر ولیان بودند وزیر تعاون و امور روستاها . با ایشان صحبت کردم ایشان هم خیلی استقبال کردند، من منتقل شدم بوزارت تعاون و امور روستاها و بحساب رئیس سازمان خانه های فرهنگ روستائی شدم . خانه های فرهنگ روستائی هم برنامه هایشان بود که در دهات مختلف بعضی جاها ساختمان نو بود بعضی جاها از همان ساختمان های موجود استفاده میشد ، برای زنها و مردها و پسرها و دخترها برای همه برنامه بود در ساعت های مختلف . معمولا" یک کتابخانه خیلی کوچکی داشتند . برای مردها برنامه های آموزش داشتیم ، سواد آموزی داشتیم همان برنامه های ترویج خانه داری تاحدی برای زنها پیاده میشد ، و بتدریج تمام مروجین خانه داری که در وزارت آبادانی و مسکن دیگر تقریبا" بیکاره شده بودند منتقل شدند و آمدند آنجا و بحساب سرپرست این خانه های فرهنگ روستائی شدند . همه اش من حرف نزدم اگر سئوالی هست در این مورد بفرمائید .

سؤال : من میخواستم به بینم اولاً" در چه سالی شروع شد این برنامه .

خانم آق اولی : برنامه که در بنیاد خاور نزدیک ما شروع کردیم سال ۱۳۳۶ بود که من با بنیاد خاور نزدیک شروع کردم بکار و در حدود سال ۱۳۴۰ برنامه ترویج

خانه داری در وزارت کشاورزی شروع شد .

سؤال : بعد این مروجینی که شما میفرستادید بروستاها اینها می بایست دو سال سه سال بمانند توی هر روستائی یا نه ؟

خانم آق اولی : اینها حتما " بلی باید میماندند، یعنی اصلا" روز اولیکه اینها میآمدند ما از آنها تعهد میگرفتیم که اینها کارشان توی روستاست و بایند بمانند توی روستا .

سؤال : یعنی تمام مدت ؟

خانم آق اولی : تمام مدت و اشکال اساسی هم همین بود برای اینکه ما توی شهر هیچ نوع برنامه ای نداشتیم برای اینکه بگوئیم که شما اگر چهار سال توی روستا ماندید ما شمارا میآوریم توی شهر ، توی شهر هیچ برنامه ای نبود . غیر از اینکه در هر منطقه ای خواه ناخواه از بین اینها یکنفر دونفر بعنــسـوان سرپرست انتخاب میشدند میآمدند توی شهر ، ولی تعدادشان محدود بود بقیه بایند توی ده میماندند . البته سعی میکردیم تا آنجائی که امکان دارد وسائل زندگی را برای اینها توی ده فراهم بکنیم . میرفتیم جای مناسب خانه مناسب برایشان انتخاب میکردیم ، ولی این یک مشکلی بود همیشه و این دخترها ، چون دخترهای شهری بودند ، نمیخواستند توی روستا بمانند ، و امیداین بود که بتدریج که این برنامه پیشرفت میکند از بین خود دختران روستائی ما بتوانیم افرادی را سطح سوادشانرا بالا بیاوریم و تربیت کنیم که خودشان آنوقت توی روستا بمانند و این مسئله این که دائم اینها میخواستند بیایند توی شهر در واقع از بین برود ولی آن موقع این مسئله بود . همیشه ما این مشکل را داشتیم که این دخترها نمیخواستند بمانند توی ده .

سؤال : این دخترها دیپلمه بودند یا سیکل اول ...

خانم آق اولی : در شروع کار ما با تصدیق نهم میگرفتیم، برای اینکه باز دخترهای دیپلمه کمتر حاضر بودند بروند توی دهات کار کنند . ولی این اواخر چون

تعداد دخترهای دیپلمه زیاد شده بود ، دیپلمه می‌گرفتیم . اینها باز در مناطق مختلف فرق میکرد مثلاً" باز یکی از تجربه هائی که برای من جالب بود این بود که مثلاً" اطراف کرمان تعداد خیلی زیادی دخترهای دیپلمه آماده برای اینکار بودند و میرفتند توی دهات . توی گیلان و مازندران خیلی زیاد بودند دخترهای دیپلمه ولی خوب در بعضی از مناطق مثل خوزستان، مثل خرم آباد حتی اطراف اصفهان، نه که دختر دیپلمه نبود، ولی دختر دیپلمه ای که حاضر بشود برود توی ده خیلی کمتر بود . اوایل با تصدیق ۹ هم می‌گرفتیم ولی او اخر همه اینها دیپلم داشتند .

سؤال : بعد شما راجع به سواد آموزی مردها صحبت کردید زنها سواد آموزی نداشتند، در برنامه سواد آموزی ؟

خانم آق اولی : چرا ، چرا در تمام این برنامه هائی که ما داشتیم برنامه مبارزه با بیسوادی بود . البته این برنامه قبل از این بود که پیکار با بیسوادی به آن صورت وسیع و عظیم شروع بشود ولی ما تمام مدت برنامه سواد آموزی داشتیم ، بعد هم که برنامه پیکار با بیسوادی شروع شد آن موقع من در خانه‌های فرهنگ روستائی کار میکردم، آنوقت هم ما همکاری میکردیم با برنامه پیکار با بیسوادی یعنی این دخترها کلاسهای پیکار را میدیدند و میرفتند توی ده . گاهی حتی به مردها هم درس میدادند و یا به زنها و بچه هسا درس میدادند . یکی از کارهایشان هم این بود که اصولاً" تشویق کنند که زنها خانواده های روستائی دخترها شانرا بمدرسه بفرستند . یعنی این خانم که آنجا بود زنها روستائی خیلی راحت تر برایشان بود که دخترهایشان بیایند پهلوی این خانم درس بخوانند ، و یکی از برنامه های ما این بود که دائم باینها حالی بکنیم که این خانم برای یک کار دیگری آمده ، خوب هفته ای یکروز دوروز هم کلاس سواد آموزی دارد ولی دختر جوان شما باید برود بمدرسه . ولی خوب در خیلی از دهات چون تعداد دخترها کم بودند نمیتوانستند یک مدرسه جدا برای دخترها داشته باشند ناچار کلاسها مختلط بود و این همیشه یک مسئله ای بود که اوایل خیلی سخت بود برای روستائی ها که دخترهایشان بروند سر همسان کلاس با پسرها بنشینند و معلم مرد داشته باشند، و بتدریج که معلم زن بیشتر

شد توی دهات کم کم این سد در واقع شکست و خیلی بیش از آنکه در شهرها مدارس مختلط داشتیم توی روستاها اغلب پسر و دختر باهم بمدرسه میرفتند . البته این تا کلاس ۵ و ۶ ابتدائی بود . از ۵ و ۶ به بعد دیگر اغلب چون توی ده نبود ، توی آن ده کوچک دیگر نبوده باید پسرهاشان رامیفرستادند به دهات اطراف که بروند بکلاسهای متوسطه ولی دخترهاشانرا خیلی بزحمت و خیلی بنسدرت اجازه میدادند که بیش از کلاس ۶ درس بخوانند .

سؤال : شما راجع به مذهبی بودن ... روستا قیها صحبت کردید ولی من خوب زیاد توی روستاها سفر نکردم فقط روستاهای شمال را می شناسم، زنها واقعا "هیچوقت رو نمیگرفتند همیشه صورت آنها باز بود .

خانم آق اولی : من همانطور که گفتم جاهای مختلف مملکت خیلی باهم فرق داشت . شمال اینطور بود، دهات اطراف کردستان اینطور بود

سؤال : یعنی زنها کار هم که میکردند با روسری بودند .

خانم آق اولی : با روسری بود و هیچ چادر بآن صورت اصلا" رسم نبود یعنی چادر بصورتی که در شهر رسم بود در روستاها رسم نبود. ولی مسئله ای که بود از نظر مذهبی دو مسئله بود یکی نفوذ فوق العاده مردها روی زنها بود یعنی زنها در اغلب موارد، نمیخواهم بگویم همیشه ، در اغلب موارد، تا مردها وشوهرها یا برادرهایشان اجازه نمیدادند نمی آمدند سراین کلاسها یعنی برنامه اولیه ما این بود که برویم مردها را جمع کنیم با آنها صحبت کنیم و بآنها بگوئیم چکار میخواهیم بکنیم که آنها قبول بکنند بعد زنهاشان بیایند سرکلاس و این نفوذ بود و این فرمانبرداری بحساب بود ، و یکی هم مسئله آخوند بود توی ده ، که باز در دهات شمال خیلی کمتر بود. در دهات اطراف جنوب اطراف اصفهان و شیراز و اینها خیلی بیشتر بود در هر دهی یک آخوندی بود این در واقع خیلی راحت مردم را هدایت میکرد ، یعنی هرچه که او میرفت بالای منبر میگفت خیلی راحت قبول میکردند . منتهی آن موقع حالا یا آخوندها روشنفکر تر بودند یا جرات نمیکردند حرف بزنند، من نمیدانم، خیلی راحت میشد با آنها کنار آمد و گفت

که آقا این برنامه اینست و اینست و شما اینرا تایید بکنید و تشویق بکنید. آنها هم میکردند یعنی ما گرفتاری زیادی نداشتیم ولی بهر حال باید قانعشان میکردیم ولی اگر احیانا " در یک دهی بهر دلیلی اگر این دختر جوان رفته بوده، رعایت لباس پوشیدنش را نمیکرد یا احیانا " یک کاری میکرد که مورد پسند روستائی ها نبود و این آخوند بالای منبر میگفت که مثلا " این خانم خوب نیست و دخترهای شما را از راه بدر میکند و زنهایتانرا خراب میکند دیگر خیلی مشکل بود که بشود توی آن ده کار کرد، و این نفوذ بود توی دهات و آخوندها روی مردم نفوذ داشتند، ولی در عین حال میشد با آنها کنار آمد یعنی مخالفت آنطوری نمیکردند ولی باید یک جوری با آنها کنار میآمدی و قانعشان میکردی که این برنامه مفید است.

سؤال : ببخشید شما وقتی که کارتار را شروع کردید چند سالتان بود ؟

خانم آق اولی : من وقتی کارم را شروع کردم الان باید حساب بکنم سال ۱۳۳۴ تقریبا " من اولین بار کارم را شروع کردم من تقریبا " ۳۲ سالم بود که کارم را شروع کردم.

سؤال : و خیلی راحت در خانوادتان هیچ مسئله ای پیش نیامد از شوهرتان ...

خانم آق اولی : من خوشبختانه شوهرم خیلی موافق بود با کار کردن من و مشوق من بود اصولا " برای کار . اتفاقا " همان موقع که من کار میکردم با ایمن دستگاه امریکائی موقعی بود که خیلی زیاد این شعارهای " یانگی گوهسوم " و مخالفت با امریکائی ها خیلی زیاد بود و من هم خوب میرفتم توی دهات که در واقع یک کار خیلی تازه ای بود یعنی از دوست و آشناها هرکی میدید میگفت حالا مگر کار قحط است، تو چرا هر روز پا میشوی و میروی ده . فکر میکردند که مثلا " چون توی شهر من نتوانستم کاری پیدا کنم و این کار را پیدا کردم ، در صورتیکه برای من خیلی کار جالبی بود ، و دوست داشتم . شوهرم هیچ جور مخالفتی نداشت همراه بود و کمک میکرد حتی من یادم میآید بعضی روزها که میرفتم ده یک وقت ماشین خراب میشد ، یک وقت کار داشتیم دیر میشد من گاهی پسدم

نا راحت میشد آن موقع و دلش شور میزد فکر میکرد که چون من با یک گروه امریکائی کار میکنم و اینقدر شعارهای ضد امریکائی زیاد است و ممکن است توی دهات اذیت کنند، گاهی سر بسر شوهرم میگذاشت و میگفت که من نمی فهمم تو چه جور مردی هستی که میگذاری زنت همین جوری برود، هرکاری دلش میخواهد بکند و هیچی با و نمیگوئی ولی من از این نظر هیچ گرفتاری واقعا " نداشتم برای اینکه هیچ مانعی برایم نبود با وجود اینکه بعدها هم وقتی کارم بزرگتر شد مدیرکل شدم خواه ناخواه خیلی زیاد مسافرت میکردم در داخل ایران و میرفتم چهار روز ، ۵ روز یک هفته میرفتم به استانها مسافرت میکردم و هیچوقت مسئله ای از نظر فامیلی نداشتم ، و از این نظر ...

سؤال : از نظر کار بعنوان یک زن جوان تنها که سفر میکردید توی استانها و یک هفته میماندید و اینها هیچ مسئله ای برایتان پیش نمیآید ؟

خانم آق اولی : هیچوقت برای من مسئله ای پیش نیامد واقعا " . البته داشتیم افرادی که بعدها مسافرت میکردند گاهی مسئله برایشان پیش میآمد ولی خوشبختانه وقتی من مسافرت میکردم اینطوری بود که فرض کنید اگر قرار بود بروم شیراز قبلا" مدیرکل کشاورزی شیراز میدانست که من دارم میآیم برا یم جا میگرفتند یا توی هتل یا اخیانا" گاهی اگر قوم خویشی ، دوستی ، آشنائی توی آن شهر داشتم خانه آنها میرفتم و مسئله هیچوقت برای شخص من پیش نیامد . ولی من یادم است یکی از خانمهایی را که مافرستاده بودیم کردستان، این صبح خیلی زود که اتوبوس رسیده بود به سنندج و مدیرکل کشاورزی نمیدانم چطور شده بود که ساعت را اشتباه کرده بود و چطور شده بود که نیامده بود کسی جلوی این ، و این پهلوی خودش فکر کرده بود ، این خانمی هم بود که امریکا تحصیل کرده بود و دنیا دیده بود و برایش مسئله ای نبود مسافرت کردن و فکر کرده بود که خوب حالا من چمدانم را برمیدارم میروم توی یک هتلی و اطاق میگیرم بعد از آنجا تلفن میکنم میآیند دنبالم . همین کار را هم کرده بود. چمدانش را برداشته بود رفته بود توی یک هتل و آن کسی که بحساب" کن سی سرز" (Concierge) هتل بود و آنجا حالا هرکه مسئول هتل بود یک خورده نگاه کرده

بود و گفته بود که ما بشما اطاق نمیتوانیم بدهیم . گفته بود چرا ؟ گفته بود برای اینکه ما زن تنها اینجا راه نمیدهیم . بیک حالتی مثل اینکه زن تنها که میآید توی هتل یک زن خراب است ، و این بقدری ناراحت و عصبانی شده بود از همان جا تلفن کرده بود به مدیر کل کشاورزی و او آمده بود و گفته بود آقا این چه میگوید این مردیکه مزخرف میگوید یعنی چه و اینها ... بعد بالاخره صاحب هتل وقتی فهمیده بود که نه این کارمند دولت است گفته بود که من معذرت میخواهم برای اینکه ما معمولا " زن تنها هیچوقت ندیدیم اینجا مسافرت نکند و بیاید و بخواد توی هتل بماند ، اینست که خوب ما رسممان نیست و اطاق نمیدهیم . از این جور مسائل گاهی پیش میآمد ولی واقعا " مسئله ای با نصورت برای کار کردن زنها مانداشتیم آن موقع هیچ .

سؤال : بعد شما همینطور مدیرکل بودید توی وزارت تعاون و روستاها .

خانم آقی اولی : بلی ، من مدیرکل خانه های فرهنگ روستائی بودم چندین سال آنجا کار کردم . بعد برنامه ای در وزارت کشاورزی شروع شد بعنوان فعالیتهای غیرکشاورزی . هدف این برنامه این بود که ما بتوانیم یک مقداری برنامه هائی را بروستاها ببریم که روستائییانی که میخواهند کار بکنند همانجا کار بکنند و این مهاجرت به شهر یک خورده کمتر بشود . این برنامه البته یک مقدار شامل کارهای دستی بود و یک مقدار شامل کارگاههای کوچک بود ، کوره های آجر پزی بود و کارهای دیگری مثل برنامه های رنگرزی بود . برنامه هائی که بشود یک کارخانجات کوچکی را برد به روستاها و جلوگیری کرد از مهاجرت روستائیی هاشهرها . وقتی این برنامه درست شد آقای ولیان پیشنهاد کردند که من این برنامه را اجرا بکنم . البته در آن برنامه در سمت معاون وزارت تعاون و رئیس سازمان فعالیت های غیرکشاورزی فعالیت میکردم . برنامه خیلی مفید و خوبی هم بود . منتهی این اواخر دیگر بیک جائی رسیده بود که خیلی زیاد فنی شده بود یعنی ایجاد کارخانجات واقعا " یک چیزی بود که من تخصص زیادی در آن نداشتم ، قسمت دیگرش را خوب همه را وارد بودم و میکردم ، ولی در آن قسمت یک مقداری اشکال بود یعنی از نظر شخص من اشکال بود که حس میکردم که من خودم اینقدر وارد نیستم که بتوانم سرپرستی بکنم یک همچنین برنامه ای را ، و بعد هم همان موقع بود



که یک قانونی هم گذشته بود که افرادی که بیست سال سابقه خدمت دارند می‌توانند بازنشسته بشوند، و فکر کردم که دیگر کار کرده ام با اندازه کافی و ضمناً دلم می‌خواست یک نوع کاری را بکنم که هم علاقه داشته باشم و هم تسلط داشته باشم و احساسم این بود که توی آن کار، در قسمت ایجاد کارخانجاتش بخصوص تسلط ندارم. یک برنامه خیلی سنگینی بود، پول خیلی زیادی بایستی خرج میشد. میلیونها تومان برای ایجاد هر کدام از این کارخانجات باید خرج میشد. خواه ناخواه آدم باید می‌توانست تصمیم بگیرد که آیا این کار مفید است، آیا ضرر خواهد داشت، منفعت خواهد داشت و من برایم مشکل بود. این بود که تقاضای بازنشستگی کردم و بعد از بیست سال خدمت توی وزارت کشاورزی بازنشسته شدم.

سؤال: ببخشید شما راجع باین برنامه‌ها می‌گفتید که از آمدن روستائی‌ها به شهر جلوگیری می‌کنید ولی این برنامه‌ها بالاخره موفق نشد.

خانم آق‌اولی: برای اینکه این برنامه از شروعش در حدود شاید مثلاً چهار سال ادامه داشت و گرفتار ریش‌خیلی زیاد بود مسئله امکانات مالی بود، امکانات فنی بود، برای اینکه باز دوباره شما وقتی یک کارخانه‌ای را می‌بردید توی ده و شروع می‌کردید باز باید یک مشت آدم شهری را می‌بردید که این کارخانه را اداره بکنند تا وقتی که خود روستائی‌ها یاد بگیرند، و این کار خواه ناخواه طول میکشید و این برنامه هم یک برنامه‌ای نبود که در عرض سه سال یا چهار سال یک کاورج (Coverage) خیلی وسیعی در مملکت داشته باشد. در واقع بصورت نمونه انجام میشد که اگر موفق باشد بعد بتواند به جاهای دیگر هم نفوذ پیدا کند. ولی برای شروع کار در بعضی از مناطقی که ما شروع کردیم اینکار خیلی موفق بود. من یادم می‌آید یک برنامه‌ای داشتیم بعنوان گلیم بافی در دهات اطراف شیراز و بین دهات قشقای، این برنامه میدانید، در آن منطقه همیشه گلیم‌های خیلی خوبی می‌بافتند. این اواخر گلیم‌هایی که می‌بافتند همه را با رنگهای مصنوعی و ارزان رنگ می‌کردند پشم را و گلیم‌هایی که می‌بافتند همه رنگهای خیلی زود میرفت و اصلاً آن رنگ و فرم طبیعی گلیم‌های قدیمی را نداشت. آقائی بود آنجا با من کار میکرد که توی این کار خودش خیلی علاقه

داشت و تخصص داشت و یک برنامه درست کرده بود، یک کارگاه خیلی کوچک رنگرزی در یکی از دهات درست کرده بود ، که از همان رنگهای طبیعی که در گذشته اینها استفاده میکردند: روناس و رنگهای دیگر استفاده میکرد ، خودش پشم های اینها را میگرفت رنگ میکرد و بعد نقشه های قدیمی گلیم را پیدا کرده بود باینها یاد میداد و میبافتند و تعداد خیلی زیادی گلیم باینصورت در روستاها بافته میشد که در بعضی از جاها مناطقی که من بازدید کردم اطراف فیروز آباد و جاهای دیگر تصادفاً " یک سالی بود که باران نیامده بود و محصول اینها خیلی بد بود یک تعدادی از این خانواده ها از درآمد کار همین زن روستائی که از گلیم درآورده بود زندگی میکردند و خیلی برنامهء موفقی بود . یک تعدادی کار گاه بحساب کوره های آجر پزی درست شد که اگر راه می افتاد و ادامه پیدا میکرد خیلی خوب بود برای اینکه یک کار خیلی تخصصی نبود و میتوانست بجای اینکه دهاتی ها مجبور بشوند که بیایند از شهر آجر بخرند و ببرند ، در همان منطقه خودشان میتوانند استفاده کنند . یک مقدار برنامهء کمپوت سازی و چیزهای دیگر بود که باز محصول اولیه اش در ده بود . یک برنامهء ابریشم و تربیت کرم ابریشم بود که با همکاری ، فکر میکنم، شرکت ابریشم بود اگر اشتباه نکنم، رئیسشان هم در رشت یک آقائی به اسم آقای سمیعی بود که چندین بار من با او ملاقات کردم ، الان اسم شرکت یادم نیست . بهر حال یک مقدار برنامه هائی بود که ما بتوانیم تربیت کرم ابریشم را دوباره توی دهات شروع بکنیم . چون در گذشته همه اینها بوده و بتدریج از بین رفته بود، تا اینها بتوانند کرم ابریشم تربیت بکنند و یک مقدار تولید ابریشم بکنند . برنامه هائی بود که میتوانست موفق باشد ولی خوب وقت میخواست ، زمان میخواست ، اعتبار میخواست و اینها ، نه وقتش کافی بود برای اینکار نه مثل همیشه اعتبار کافی آنطور که باید در اختیار ما بود ولی میتوانست موفق باشد ولی خوب متاسفانه نشد .

سوال : واقعا " متاسفانه . بعد شما دیگر وقتی که از معاونت بازنشسته شدید و کارت انرا ول کردید دیگر .... ؟

خانم آق اولی : من در حدود یکسال بعد از اینکه بازنشسته شدم کار نمیکردم و بعد از آن یکسال تصادفاً " یک روزی خانم مهناز افخمی بمن تلفن کردند و گفتند که

میخواهند با من صحبت بکنند ، رفتم پهلویشان یعنی واقعا " فکر نمی‌کردم کسیه می‌خواهم کار کنم یعنی فکر می‌کردم که بعد از بیست سال می‌خواهم که یک مدتی آزاد و راحت باشم و کاری نداشته باشم . رفتم با ایشان صحبت کردم ، یک مقداری راجع به برنامه های سازمان زنان با من صحبت کردند و بعد پیشنهاد کردند که با ایشان همکاری بکنم . اول هم من گفتم که خوب من می‌کنم ولی بصورت پارت تایم برای اینکه واقعا " نمی‌خواهم تمام وقتم را و تمام روزم را بگذارم ، و ایشان اول قبول کردند و بعد گفتند که حالا پارت تایم نمیشود ولی بهر حال بعد با سازمان زنان شروع کردم بکار در آن موقع . البته آن موقع برنامهء تجهیز مشارکت سیاسی برای زنان بود ، در آن قسمت بیشتر قرار بود من کار بکنم ، ولی بهر حال با تمام برنامه های سازمان زنان همکاری می‌کردم و کار می‌کردم . برای اینکه بعد از یک مدتی هم مرا بعنوان معاون کل گذاشتند که خواه ناخواه یک نظارتی روی سایر برنامه هایشان هم داشتم ، و حدود سه سال و نیم چهار سال هم با سازمان زنان کار کردم تا وقتی که دیگر مملکت را ترک کردم .

سؤال : شما قبلا" با برنامه های سازمان زنان هیچ آشنایی نداشتید ، قبلا از اینکه شروع کنید ؟

خانم آق اولی : من با برنامه های سازمان زنان یک مقداری آشنایی داشتم یعنی من با برنامه های زنان بطور کلی ، اولین باریکه با این برنامه ها بیشتر آشنا شدم ، خوب میدانستم سازمانهایی بود و جمعیت راه نو بود ، میدانم جمعیت زنان زردشتی بود و بعد اینها همه زیر یک چتر سازمان زنان جمع شدند . در یکی از انتخابات اینها ، من الان تاریخش واقعا " یادم نیست ولی فکر کنم اولین سالی بود که زنها حق رای پیدا کرده بودند و میتوانستند وکیل بشوند ، در انتخابات سازمان زنان من شرکت کردم یعنی نه که بعنوان کاندیدا بلکه ، در جلساتشان شرکت کردم و بعد بعنوان ناظر در انتخابات انتخاب شدم ، آن موقع خانم یوسفی بود دبیرکل سازمان زنان ، یک برخوردی هم من با ایشان داشتم برای اینکه بعد از اینکه انتخابات انجام شد و افرادی که انتخاب شده بودند اسمهایشان درآمد و رای ها شمرده شد ، ایشان آمدند اعلام کردند که هرکسی که جزو هیئت مدیره سازمان

زنان انتخاب میشود حق ندارد که در انتخابات مجلس شرکت بکند ، و آن موقع من باین مسئله خیلی اعتراض کردم گفتم بنظر من شما باید خیلی خوشحال باشید که زنهایی که توی هیئت مدیره سازمان زنان هستند فعالیت سیاسی هم داشته باشند برای اینکه سازمان زنان پیشرفت کارش میسر نخواهد بود مگر اینکه شما یک " لُورج " سیاسی داشته باشید . گفتند که نه این تصمیمی هست که گرفته شده گفتم که خوب اگر این تصمیم گرفته شده قاعدتا " می بایست قبل از انتخابات شما این را اعلام میکردید که آنهایی که میخواهند بروند توی کار سیاسی اصلا نیابند توی کار سازمان زنان ، ولی بهرحال ایشان حرفشانرا بکرسی نشاندند و من یادم است که آنسال شاید خانم صفی نیا بود که جزو هیئت مدیره سازمان زنان انتخاب شده بود و داشت فعالیت هم میکرد که وکیل مجلس هم بشود از حزب ایران نوین ، آنسال باین دلیل کنار رفت از کار سازمان زنان و بنظر من این یک اشتباه بزرگی بود همانطور که بعدا " هم دیدیم که بهرحال اگر سازمان زنان میخواست موفق باشد باید توی کار سیاسی شرکت میکرد برای اینکه همه مسائل مربوط به زنان مربوط به قوانین و مقررات بود. و قوانین و مقررات هم بایستند از مسیر قانون گذاری حل میشد و اینهم لازم بود که یکعده زن بتوانند فشار بیاورند روی مراکز قانون گذاری ، ولی من اولین ارتباطم با سازمان زنان آن بود. بعد هم البته با خیلی از خانمهایی که توی سازمان زنان کار میکردند..... یکسال هم یک کنفرانسی بود در تهران . من وقتی که سازمان ترویج کار میکردم یک دعوتی داشتم از یک جایی باسم " کامیتی آو کارس پاندنس" ( Committee of Correspondence ) که یک گروه زنان امریکائی بودند که هر سال سمینارهایی در امریکا برای زنان ترتیب میدادند و این بحث و گفتگو بود و بررسی مسائل بود و پیشنهاد راه حلها بود . من در آن سمینار شرکت کرده بودم خانم نیره سمیعی هم اتفاقا " باممن بودند باهم بودیم و بعد از چند سال این سمینار را اینها تصمیم گرفتند که در تهران تشکیل بدهند و برای اداره کار این سمینار و تهیه مقدماتش با من خانم سمیعی و چند نفر دیگر از خانمها دست اندر کار بودیم که مقدمات این سمینار را فراهم کردیم ، و واقعا " در آن سمینار من خیلی زیاد با زنانی که فعال بودند حالا چه در سازمان زنان و چه در دستگاه های دولتی خیلی بیشتر و خیلی از نزدیکتر آشنا شدم . ولی رسما " فعالیت خیلی زیادی قبل از آن توی سازمان زنان نداشتم .

سؤال : بعد تجربه تان... اولین چیزیکه میخواستم از شما بپرسم این بود که شما قبلاً "توی یک دستگاه دولتی معمولی کار کرده بودید و وقتیکه آمدید توی سازمان زنان خیلی متفاوت بود یانه .

خانم آق اولی : تفاوت بود از هر دو جهت میشود گفت من همیشه و بارها هم به خانم مهنا زافخمی گفتم که از بیرون کارهای سازمان زنان هیچوقت زیاد جلوه داده نمیشد . یعنی زنهایی که توی دستگاه دولتی کار میکردند و شاغل بودند همیشه فکر میکردند که خوب آنهایی که توی سازمان زنانند کاری نمیکنند و سازمان زنان کاری نمیکند . ما خودمان هستیم و خودمان روی پای خودمان ایستادیم و احتیاجی هم بسازمان زنان نداریم که از کار ما حمایت بکنند ، خواه ناخواه یک دید خیلی خوبی از سازمان زنان نداشتند . من هیچوقت دید بدی از سازمان زنان نداشتم ولی نمیدانستم که واقعا " چه میکند سازمان زنان " و وقتی آمدم توی سازمان زنان دیدم خوب خیلی برنامه های خوب و مفیدی انجام میشود و د ا ر د پیش میرود ولی زیاد در خارج از محیط سازمان زنان منعکس نیست : یعنی کسسی نمیداند که سازمان زنان چه میکند . فرقی که با دستگاه های دولتی داشتنت بنظر من ، این البته تا وقتی بود که سازمان زنان هم باز خیلی بزرگ نشده بود و یک مقدار روح همکاری ، صمیمیت ، نزدیکی یعنی در واقع مثل اینکه بصورت یک خانواده اداره میشد . شاید از بعضی جهات اداری و از لحاظ بعضی از مقررات و چیزهای دیگر به پای سازمان های دولتی نمیرسید برای اینکه یک سازمان کوچکی بود ولی بنظر من از نظر روابط انسانی خیلی افراد بهم نزدیکتر بودند یعنی آن جور حالت یک کارمند اداره ای که خوب صبح میآید و رئیسش هم با او میگوید یک کاری بکن و او میکند و اگر هم توانست از زیرش در میرود ، نبود . بنظر من و احساس من این بود که یک عده خیلی زیادی نمیتوانم بگویم همه ولی عده زیادی که آنجا کار میکردند یک جور وابستگی عاطفی بآن سازمان داشتند که توی دستگاه های دولتی شاید کمتر بود این وابستگی عاطفی .

سؤال : توی این برنامه هائی که شما تقریباً فرمودید که باتمام برنامه هائی که در سازمان زنان انجام میشد شما آشنائی داشتید ، همه اش را تائید میکردید؟

خانم آق اولی : من همه اش را تائید میکردم مسلم ولی نمیدانم حالا که فکر میکنم شاید در بعضی از جاهائی که ما پیش رفتیم یک خورده عجله بخرج دادیم ولی آن موقع من واقعا " همه برنامه هائی که انجام میشد تایید میکردم و یک مقدار از برنامه هائی که ناچار یکی دوبار هم باز صحبت شد ، متاسفانه فعالیت های سیاسی سازمان زنان ، آنچه که در سطح بالا بود و آنچه که باید به مجلس میرفت و قانون میشد خوب بود ، ولی آنچه که برای شرکت زنها در فعالیت های سیاسی بود ، البته این مسئله برای شخص من بود شاید برای خیلی دیگر هم بود که انتخاب نبود یعنی فرض کنید که حزب ایران نوین بود ، بعد حزب رستاخیز بود ، خواه ناخواه همه باید عضو حزب رستاخیز میبودند و اگر کسی احیانا " موافق نبود یا میخواست یک ایده های دیگری داشته باشد جای فعالیتی برایش نبود . یک خورده به حالت این بود که خوب اجبار هست و باید این کارها را کرد ؛ امروز یک برنامه دموکراسیون هست باید بروند و اینها یک چیزهائی بود که بنظر من حالا که آدم بر میگردد و فکر میکند می بیند که شاید درست نبوده با اینصورت . شاید اگر ما مثلا " دو تا سه تا حزب سیاسی داشتیم و این آزادی بود که اشخاص در داخل هر حزبی که با عقاید شان بیشتر تطبیق میکند بروند پیشرفتش خیلی بیشتر میشد . من در واقع تمام مدتی که توی کار سازمان زنان بودم با وجودیکه بعنوان تجهیز و مشارکت سیاسی وارد آن سازمان شدم ولی بیشتر واقعا " توی کارهای "آدمی نیستراتید " ( Administrative ) سازمان زنان درگیر بودم کارهای مالی و کارهای دیگر شان و کارهای شعب . من فعالیت سیاسی با آنصورت توی سازمان زنان نداشتم برای اینکه نمیدیدم راهی که خیلی باز باشد جلویم برای کار و فعالیت سیاسی .

سؤال : کار شعب بیشتر با شهرستانها بود ؟

خانم آق اولی : بلی

سؤال : بعد زنان ... زنهای شهرستانها و زنان تهران که خارج بودند و عضو نبودند استقبال میکردند از برنامه های شما ؟

خانم آق اولی : توی سازمان زنان، توی شعب یک عده زنان مثل تهران بودند فعال بودند می آمدند ، از کلاس ها استقبال میشد یعنی توی شعب مثلا " کلاسهای که بود برای کلاس خیاطی یا کلاس های دیگر زنهای طبقات پائین می آمدند . از مهد کودک خیلی استقبال میشد و بچه های شانرا می آوردند . ولی آنچه که کسار داوطلبانه افسرش بود و ما انتظار داشتیم که زنها بصورت داوطلب بیایند این اواخر خیلی کمتر بود و شاید یکی از دلایلش این بود که آن اواثل ، کسار سازمان زنان یک کار صد درصد داوطلبانه بود هرکی می آمد داوطلب بود ولی این اواخر دو گروه بودند یک گروه بودند که حقوق بگیر بودند ، یک گروه بودند که باید داوطلبانه کار میکردند . نمیدانم شاید باین دلیل و شاید به دلایل دیگر بنظر من شرکت زنان در فعالیت های داوطلبانه خیلی کم شده بود و آنها کسی هم که شرکت میکردند یک گروه خیلی خاصی بودند . بحساب اکثریت زنان یسک شهرستان را در بر نمی گرفت بخصوص زنان تحصیل کرده را شاید هم بهمان دلیل که اولش گفتم خیلی از زنها مثل معلم های مدرسه، کارمندهای دولت، اینها اشتیاق زیادی به اینکه حتما " بیایند و عضو سازمان زنان بشوند نشان نمیدادند .

سؤال : تا اواخر هم نشان نمیدادند ؟

خانم آق اولی : کمتر بود بنظر من ، بود ولی کمتر بود . یک عده خاصی بودند که علاقمند بودند می آمدند از اول هم می آمدند زحمت هم میکشیدند . ولی واقعا " میگویم یکی هم زنهای طبقات پائین بودند که بدلیل استفاده از امکانات سازمان زنان می آمدند ، ولی بنظر من ، با برنامه هایی که سازمان زنان داشت می باید که میتوانست خیلی تعداد بیشتری از زنها را جلب بکند . بنظر من نمیدانم چرا ، مانع شده بودیم آنطور که باید توی تمام زنان یک منطقه نفوذ پیدا کنیم .

سؤال : من یکی دوتا سؤال داشتم در این مورد یکی اینکه نتوانستیم و چرا ، برای اینکه ببینید اولاً " برنامه های حقوقی شما که خیلی موفق بود ، مهد کودک هم همینطور .

خانم آق اولی : خیلی موفق بود .

سؤال : زنها از دایره حقوقی سازمان مخصوصاً " که هم وکیل مجانی در اختیار زنها میگذاشت و هم از یکطرف هم از لحاظ قانونی هم که خوب چند قانون به نفع زنها گذشت از طرف سازمان زنان و از یکطرف هم نمیشد گفت که باندازه کافی تبلیغات نمیشد برای اینکه از یکطرف ما می شنیدیم که میگفتند اینقدر سازمان زنان دارد سروصدا میکند که دیگر کشتند ما را، چقدر صحبت و اینها، حالا از یکطرف چطور سازمان نمیرسید و چطور زنها نمیگرفتند؟

خانم آق اولی : نمیدانم من همینطور که گفتم بشما بنظر من آن قسمت هسای سازمان زنان که سرویس میداد به مردم خیلی موفق بود . حالا چه سرویس حقوقی چه مهد کودک چه کلاس . ولی یک قسمتی که باید زنها خودشان و دخترهای جوان خودشان میآمدند و شرکت میکردند ، این عقیده شخصی من است ممکن هم هست کسه کاملاً اشتباه باشد ، بنظر من هنوز هم آن سد بین زنهایی که کار میکردند و شاغل بودند و سازمان زنان تا یک حدی هنوز هم بود و اینها خودشان حس میکردند که ما روی پای خودمان ایستاده ایم و احتیاجی به سازمان زنان نداریم . البته این سالهای آخر بهتر شده بود یعنی سالهای آخر وقتی که ما برنامه هائی بسرای تشکیل شعب سازمان در وزارت خانه ها و ادارات تنظیم کرده بودیم خوب خواه و ناخواه یک عده از زنها میآمدند ولی توی آنهم باز یک گروه خاصی از زنها علاقمند بودند و میآمدند و اکثریت علاقه ای نشان نمیدادند ، نمیدانم . چرا؟

سؤال : نمیدانید ؟

خانم آق اولی : نمیدانم چرا

سؤال : مثلاً دوباره شما نمیدانید که چکار باید کرد تا بشود ؟

خانم آق اولی : نمیدانم، بنظر من . . . شاید یک مقداری حرفهایی که ما میزدیم برای اکثریت زنها قابل فهم نبود ، یعنی یک خورده تندتر از آنها جلو رفته بود سازمان زنان یعنی تندتر از اکثریت زنها جلو رفته بود و بعضی از



حرفه‌ای که ما میزدیم برای آنها یا قابل فهم نبود یا تربیتشان طوری بود که نمیخواستند قبول بکنند . شاید یک عده ای شوهرانشان، برادرانشان، پدرانشان خیلی دلشان نمیخواست . برای اینکه فکر میکردند که این چیزهایی که اینها میگویند زنهارا بدراه میکند ، از راه بدر میکند و بحساب سرکش و یاغی میکند، شاید یکی از دلایلش این بود ، ولی بنظر من آن یک طبقه مرفه‌نسته" با سازمان زنان کار میکردند بصورت داوطلب . یک طبقه پائین برای گرفتن سرویسها از سازمان زنان خیلی استفاده میکردند، ولی بنظر من آن طبقه متوسطی که میتوانست بحساب پشتوانه کار سازمان زنان باشد آنطوری که باید و شاید همکاری نمیکرد .

سؤال : برای تجهیز و مشارکت هم شما از همین طبقه مرفه و طبقه ایکه سرویس میگرفتند استفاده میکردید ؟

خانم آق اولی : ناچار ، ناچار برای این که کس دیگری در دسترس سازمان زنان نبود . البته یک مقدار برنامه هائی شروع شده بود که توی دانشکده و دانشگاهها با دختران دانشجو یک مقدار زیادی تماس گرفته شده بود و تشکیلاتی توی دانشگاهها داده شده بود . همینطور که گفتم یک مقدار تشکیلات توی سازمانهای دولتی داده شده بود، و اینها بتدریج شاید اگر فرصت می بود و اینها نضج میگرفت کم کم آن هسته اساسی که ما احتیاج داشتیم ایجاد میشد . من بعنوان مثال میگویم که من فکر میکردم که اگر یک روزی سازمان زنان بگوید که ما یک دموونستراسیون داریم باید پانصد هزار تازنان بیایند، ولی نداشتیم ما این قدرت را آن موقع که بتوانیم یک همچنین چیزی را تجهیز بکنیم و یک همچنین گروهی را . ( پایان نوار ۱ )

### شروع نوار ۲ ب

سؤال : ببخشید با شروع انقلاب شما ایران را در چه سالی و کی ترک کردید ؟

خانم آق اولی : من در ست ۱۵ ژانویه ۱۹۷۹

سؤال : ۷۹ ؟

خانم آق اولی : ۷۹ بود بلی ، ۷۹ بود من ایران را ترک کردم یعنی من در تمام آن اعتصاب‌ها و آتش‌سوزیها و چیزهای قبل از انقلاب تهران بودم و درست ۱۵ ژانویه ایران را ترک کردم .

سؤال : سازمان زنان، کارکنانش، اینها انقلاب را و خطر این انقلاب را برای زنها احساس نکردند ؟

خانم آق اولی : متأسفانه نه . من یکی از چیزهایی که برایم هم جالب بود و هم اسباب تأسف، این بود که تعداد خیلی زیادی البته از مردها هم بودند در این مورد فقط زنها نبودند . یک عده ای اینقدر تشنه تغییر بودند و فکسر میکردند که این تغییر حتما " یک تغییر خوبی خواهد بود که دنبال این انقلاب رفتند بدون اینکه بدانند که دنبال چه هدفی دارند میروند . اولش که شروع شد البته سازمان زنان یکی از جاهایی بود که مورد حمله بود برای اینکه اصلاً مخالفت با آزادیهای که بزن داده شده بود، که بنظر من واقعا " خیلی قابل ملاحظه بود و بهر حال یک مقدار آزادیها و قوانینی که به نفع زن درست شده بود خیلی باید زنها قدرش را میدانستند و خواه ناخواه مخالفین که سیر ارتجاعی داشتند و میخواستند به عقب برگردند یکی از جاهایی که اینها مخالف بودند برنامه هائی بود که برای زنها بود و خواه ناخواه در راس کارهای سازمان زنان ، برای اینکه این اواخر دیگر کار سازمان زنان همانطوریکه میگویم، با وجودیکه من قبول دارم که ما شاید به اکثریت زنهاراه پیدا کرده بودیم، ولی سازمان زنان از نظر قانون گذاری و از نظر دستگاه های دولتی یک قدرتی شده بود و خواه ناخواه رویش حساب میکردند ، و در هر موردی که راجع بزنها قرار بود یک تصمیمی گرفته بشود سازمان زنان هم مطرح بود و خواه ناخواه مهم بود ، و بهمین دلیل هم یکی از جاهایی که مورد حمله بود قبل از انقلاب سازمان زنان بود . من یادم است که تمام ساختمانهای سازمان زنان را در استانها آتش میزدند . مهد کودک‌ها را میسوزاندند . سرپرست‌ها را تهدید میکردند . خود ما را تئوی تهران اذیت میکردند تلفن میکردند بمب گذاشتیم ، ولی درعین حال

اولین بار فکر میکنم که هنوز خانم افخمی تهران بود ، اولین بار یک جلسه‌ای کارمندها تشکیل دادند و بعد منشی خانم افخمی تصادفاً " من توی اطاقشان بودم، آمد و گفت که کارمندها جمع شدند توی سالن و اعتصاب کردند و میخواهند شما برایشان صحبت بکنید و اینکار و این حرف بقدری برای من غیر منتظره بود و بقدری من عصبانی شدم که فکر کردم که اینها دیگر چه میخواهند یعنی واقعا" هرکس دیگر میخواهد انقلاب بکند یا ناراضی است؛ دیگر ما زنها این حق را نداریم بخصوص کارمندهای سازمان زنان این حق را ندارند که بیایند اعتصاب بکنند. معذرا رفتیم پائین و اینها یک مشت حرفهایشان البته حسبالمعمول آن موقعی بود که دولت مرتب روی کاغذ اضافه حقوق میداد و اضافه کار میداد و اینها. اینها آن موقع البته همه شان پول بازهم بیشتر میخواستند و اضافه حقوق میخواستند که خوب امکانات مالی ما اجازه نمیداد . بعد بتدریج یک عده ای از این کارمندها انقلابی شدند و در واقع موافق انقلاب بودند توی راه پیمائی‌ها شرکت میکردند و اعلامیه پخش میکردند همه این کارها را میکردند و من وقتی با آنها صحبت میکردم قبول نداشتند که دارند دنبال یک هدفی میروند که خودشان هم نمیدانند چه هست . برای اینکه خوب معلوم بود آن موقع دیگر اسم خمینی مطرح بود، خمینی بحساب رهبری انقلاب را بعهدہ دارد، مطرح بود و من باچند نفرشان حتی با یکی شان که خودش وکیل دادگستری بود و توی سازمان زنان برای گذراندن این قوانین خیلی زحمت کشیده بود صحبت میکردم؛ فکر میکردم که تو چطور میتوانی قبول بکنی که اگر خمینی بیاید وضع زنها بهتر از این خواهد شد برای اینکه ما از نظر دین اسلام میدانیم وضع زن چه هست ، میگفت که نه اینها همسه تبلیغات است ، خمینی خیلی آدم پیشرویی است و بارها گفته که زن و مرد فرقی ندارند باید باهم کار بکنند و اشکالی نخواهد بود برای ما . ولی خوب متاسفانه نتیجه اش را بعداً دیدند . ولی بودند خیلی از کارمندهای سازمان ، خیلی نه ولی تعدادی بودند از کارمندهای سازمان زنان که فکر میکردند که انقلاب که بشود وضعشان بهتر خواهد شد .

سؤال : وقتی که آقای بختیار آمدند سرکار شما هنوز بودید ایران ؟

خانم آق اولی : من همان چند روز اولش بودم، هنوز قبل از اینکه بحساب آن اعتصابی

که زنها بنفع بختیار کردند من آن موقع تهران نبودم متاسفانه .

سؤال : پس خبر ندارید ؟

خانم آق ولی : نه خبر ندارم که آنجا چه شد البته همینطوری شنیدم ولی خودم شخصا " نبودم . ولی قبل از آن که من تهران بودم در واقع هیچ جور تظاهراتی از طرف زنها انجام نشد در تهران ولی صدمه خیلی بسازمان زنان زده شد .

سؤال : این گروه انقلابی که بودند، یک گروه غیر از شمایکس دیگری هم نبود که بایستد و جلوی این گروه انقلابی صحبت بکند . . ؟

خانم آق ولی : چرا، خیلی از کارمندهای قدیمی سازمان زنان بودند ، از معاونین سازمان زنان خانم درویش بود خانم آلپ بود خانم نوری بود و یک تعدادی از خانمهایی که قبلا " توی سازمان زنان بودند اینها همه سعی میکردند که این تب را یک خورده خاموش کنند و حالی این افراد بکنند که این راهی که شما میروید راه درستی نیست ، ولی متاسفانه تب انقلاب طوری بالاگرفته بود و اصلا " شایعه پراکنی بصورتی رواج پیدا کرده بود که هیچ جور نمیشد جلویش را گرفت . من خوب یادم است همانطور که میدانید اداره ۶ ما درست روبروی شرکت نفت بود آنجا هم مرتب تظاهرات و زدو خورد بود . گاهی تیراندازی میشد این خانمها میدویدند دم پنجره ببینند چه خبر است . یکی از کارها این بود که ما اینها را جمعشان کنیم و بگوئیم خانم زیاد دم پنجره نروید ممکن است تیر بیاید و شما بخورد بدون اینکه هدف شما باشید . یکبار باز تیراندازی شد ، تیراندازی شد بعد ساکت شد . یکی از خانمها با عجله آمد توی اطاق من و گفت فهمیدید چطور شد گفتم که نه چه بود، گفت که بلی یک موتور سواری بود آمد از زیر آن بلی که روی خیابان بهجت آباد میرفت، از آن زیر آمد چندتا از این سربازها را بست به مسلسل ، و سربازها هم او را کشتند . گفتم عجب من هم فکر کردم که همینطور شده . یکی دیگرشان آمد گفت که میدانید چه شده، گفتم که بلی شنیدم که یک موتور سوار .... گفت نه یک ماشین شورولت سفید روی پل ایستاده بود آنجا تیراندازی کرد به سربازها، سربازها زدنش . یکی دیگر آمد . و گفت که من خودم

دیدم با چشم خودم یکی از سربازها بآن یکی‌ها تیراندازی کرد، همکارهایش، سرباز را کشتند، سربازها مخالفند و خودشان هستند. منظورم اینست که بسک اتفاق باین کوچکی که جلوی چشم ما افتاده بود سه داستان مختلف هرکسی بسته بنظر خودش، آنکه دلش میخواست بگوید که سربازها مخالفند و برای شش‌ساعت نمی‌جنگند و خودشان با انقلابیون همراهند میگفت یکی از سربازها سربازها را زد. یکی دیگر... و تمام این‌قصه‌ها را هم میرفتند شب‌به‌شب صورتی که دلش‌شان میخواست پخش میکردند. آنوقت مسئله پخش شدن خبر هم که اصلاً یک چیز واقعاً عجیب و غریبی بود. من میدانم چه سازمانی اینکار را انجام میداد ولی هسر خبری که اتفاق می‌افتاد در تهران فرض کنید یک لیست در آوردند که اسمی کسانی که از ایران پول خارج کردند که خوب یک رقمهای نجومی عجیب و غریبی بود که اصلاً کی اینهمه پول نقد داشته که خارج کند. من کاری باین ندارم که اصلاً راست بود یا دروغ بود، کاری ندارم، ولی این لیست همان لحظه که در تهران منتشر شد در تمام شهرستانها منتشر شده بود. یعنی با هر شهرستانی که ما کار داشتیم یک وقت تلفنی صحبت میکردیم میگفتند راستی این لیست را هم دیدید. وای این لیست چه جوری به همه جا منتشر شد یا نوارهای صحبت‌های خمینی همینطور، روزیکه پاریس صحبت میکرد آقای خمینی، تمام نوارهایش در تمام ایران منتشر میشد، چه سازمانی این کار را میکرد من واقعاً نمیدانم ولی سازمان عجیب و غریبی بود، هر سازمانی بود سازمان عجیب و غریبی بود.

سؤال: خانم آق‌اولی من اینجا بودم ماه ژانویه یا فوریه، شاید هم دسامبر بود دسامبر ۷۸ بود که هنوز خمینی اینجا بود، یک خانم خبرنگاری که آمده بود اینجا با خمینی مصاحبه بکند بمن گفت که روزنامه برایمان آمده و سازمان زنان هم به خمینی پیوسته و به انقلاب اسلامی یعنی اصلاً آگهی دادند.

خانم آق‌اولی: نه، هیچوقت سازمان زنان به انقلابیون نه پیوست و دلیلی هم نداشت همانطوریکه من میگویم البته یک عده از کارمندا آمدند یکروز پهلوی من و گفتند که ما می‌خواهیم به انقلاب ملحق بشویم و اعلامیه بدهیم. من یک مدتی اول با آنها صحبت کردم گفتم این کار از نظر زنها درست نیست. اشتباه

میکنید .

سؤال : چند نفر بودند ؟

خانم آق اولی : در حدود هفت هشت نفر آمدند ولی میگفتند که باقی کارمندا همه میخواهند و میخواهیم جلسه بگذاریم همه را دعوت کنیم و این چیزیکه نوشتیم ببینیم اگر همه تایید میکنند بدهیم بروزنامه ها . آن موقعی بود که مسرتب دستگاه ها یکی بعد از دیگری به انقلابیون می پیوستند . بعد من بآنها گفتم که بعنوان سازمان زنان شما حق ندارید چیزی را و اعلامیه را بدهید برای اینکه شما سازمان زنان نیستید . اگر قرار باشد سازمان زنان اعلامیه بدهد بسایند دستگاه رهبریش و هیئت مدیره تصمیم بگیرند بعد ما اعلامیه میدهیم ، ماهمچنین کاری را نمیخواهیم بکنیم ، اگر بعنوان کارمندا سازمان زنان، بعنوان خودتان میخواهید یک کاری بکنید آزادید ، برای اینکه در واقع شرایطی نبود که بشود بآنها گفت که شما حق ندارید این کار را بکنید . بعد اینها گفتند که خیلی خوب ما بعنوان کارمندا سازمان زنان میدهیم . بعد هم رفتند یک اعلامیه نوشتند آوردند که خیلی مضحک بود. توی این اعلامیه یک مقدار زیادی حمله بس کارهای سازمان زنان در گذشته و اینکه ما یک مشت زن عروسی بودیم توی این سازمان و چه میکردند و حرفهای خیلی بی معنی . دوتا از این خانمهایی که این اعلامیه را نوشته بودند کارمنداها بودند که ده سال با سازمان زنان کار کرده بودند . بعد من این را که خواندم گفتم که خوب پس لابد این حرفها در مورد خود شماها هم صدق میکند، اینطور نیست؟ گفتند که نه چطور ؟ گفتم آخر شما که نوشتید همه کارمندان سازمان زنان اینجوری بودند ، گفتند نه منظور بعضی ها است . گفتم اینجا " بعضی " ندارد، اینجا شما نوشتید همه . بهر حال آن یک خورده را بردند عوض کردند ولی معذا یک اعلامیه دادند ولی نه بعنوان سازمان زنان بلکه بعنوان کارمنداها سازمان زنان . من یادم است حتی همان موقع و قبل از اینکه خمینی بیاید تهران از خبرگزاری آلمان یک گروهی آمده بودند رفته بودند اول با آقای شریعتمداری صحبت کرده بودند بعد هم آمدند سازمان زنان مصاحبه کردند . و وقتی که صحبت شد از من پرسیدند که خوب وضع زنها چه خواهد شد توی این انقلاب . من گفتم من فکر نمیکنم که وضع زنها فرقی داشته باشد . زنها بهر حال

یک مقدار آزادیهای بدست آوردند و یک مقدار زن تحصیل کرده و فهمیده ما داریم و وضع مملکت هرچه بشود بالاخره این زنها سر جای شان هستند و کارشان را میکنند. یکی از آن خبرنگارها گفت که ولی آقای شریعتمداری اینرا نمیگوید گفتم که آقای شریعتمداری چه گفتند؟ گفت آقای شریعتمداری گفتند که زن و مرد مثل پنبه و آتش اند، پنبه و آتش را اگر پهلوئی هم بگذاری میسوزد و نباید زنها توی ادارات کار کنند. گفتیم من اطلاعی از حرف آقای شریعتمداری ندارم ولی آنچه که خودم میتوانم بگویم اینست که من تصور نمیکنم که هیچ قدرتی بتواند زنها را از این موضعی که الان هستند دوباره عقب بنشانند و بصورت برده و کنیز توی خانه ها برده که شاید اشتباه میکردم. ولی بهر حال این صحبتها بود ولی سازمان زنان هیچوقت به انقلابیون نه پیوست ولی کارمندان سازمان زنان یک تعدادشان یک اعلامیه دادند و گفتند که ما به انقلابیون پیوستیم.

سؤال: در سازمان یک مقدار کارمند جزء منظور مستخدم و راننده که مرد بودند و کار میکردند آنها چطور.

خانم آق اولی: بلی آنها با هم فرق داشتند بعضی هایشان، یعنی در واقع یکی دوتا بودند که توی اینها آدمهایی بودند و در واقع میخواستند از آب گل آلود ماهی بگیرند. یعنی بخيال خودشان یک فرصتی دستشان آمده بود که حالا سازمان زنان چون زیر حمله هست پس اینها هرچه بگویند باید مسئولین سازمان زنان گوش بکنند، پس اضافه حقوق میخواستند، نمیدانم اضافه کار میخواستند، اینرا میخواستند، آنها میخواستند ولی واقعا " ما مسئله زیادی با آقایانی که توی سازمان کار میکردند نداشتیم، اتفاقا " کمتر از خانمها فعالیت سیاسی میکردند. بیشتر افرادی که سنگ انقلاب را به سینه میزدند بیشتر خانمها بودند و بعضی از خانمهایی که واقعا " برای من خیلی اسباب تعجب بود. برای اینکه آدمهای فهمیده تحصیل کرده که آدم فکر میکرد که بیش از این باید بفهمند که اگر قرار باشد یک حکومت اسلامی در ایران بوجود بیاید وضع زنها چه خواهد بود. با مردها میگویم مسئله داشتیم با طبقات پائین، ولی نه، مسئله بیشتر برای نفع شخصیشان بود و پول و امکانات.

سؤال: قبل از اینکه خانم افخمی بیایند مثل اینکه یک جلسه ای شد و یک

تعدادی از کارمندان را بیرون کردند ..

خانم آق اولی : بلی ، کارمند ها را بیرون نکردند: ببینید در سازمان زنان یک تعداد خیلی زیادی کارمند از دستگاه های دیگر مامور شده بودند که توی سازمان زنان کار بکنند . یک تعدادی هم جدید استخدام شده بودند که اینها بحساب بعنوان آزمایش قرار بود کار بکنند . دو ساختمان خیلی بزرگ اجاره کرده بودیم . بعد امکانات محدود بود و خواه ناخواه با این حملاتی که مرتب با سازمان زنان میشد مسلم بود که بودجه ما کافی نخواهد بود . در یکی از جلسات شورا تصمیم گرفته شد که اولاً کارمندانی که از دستگاه های دیگر مامور شدند و آمدند اینها همه برگردند بدستگاه های خودشان . کارمندهایی که بصورت آزمایشی کار میکنند آنهایی که واقعا مورد نیاز هستند نگاه داشته بشوند آنهایی که مورد نیاز نیستند اخراج بشوند یعنی بخدمتشان خاتمه داده بشود، چون بهر حال معنی آزمایش همین بوده و خواه ناخواه اینکار انجام شد یکی از ساختمان ها هم تخلیه شد ، سازمان را یک کمی محدودتر و کوچکتر کردیم برای اینکه بتوانیم با امکانات مالی خودمان تطبیق بدهیم . یک عده از کارمندهایی هم که جدیداً بصورت آزمایشی استخدام شده بودند بخدمتشان خاتمه داده می شد . البته این یک مقداری ناراحتی و نارضایتی ایجاد کرد ولی باز هم من باید بگویم که این سبب این نبود که اینها به انقلابیون به پیوندند برای اینکه آنهایی که به انقلابیون پیوستند آنهایی بودند که مانده بودند توی سازمان زنان و کارمندان قدیمی سازمان زنان بودند، یکی دوتا از کارمندهای جدید بودند که توی اینکار بودند ولی باقی همه کارمندهای قدیمی سازمان زنان بودند . البته باید بگویم که در استانها ما وضع مان خیلی بهتر از تهران بود ، یعنی دبیرهای استان همه شان خیلی قرص و خیلی خوب ایستادند در مقابل این سیل تا آنجائی که میتوانند ایستند . اغلب تحت فشار بودند، تحت توهین بودند ، مرتب ساختمانها را آتش میزدند و خیالی وضع ناجور و ناراحتی داشتند ، معیناً همه آنها سعی میکردند که تا آن لحظه آخر کار سازمان بچرخد و کلاسها اداره بشود و مهد کودکها دایر باشد تا آنوقتی که میشد البته . در تهران هم باز کارهای سرویس ما خوب بود ، در اغلب مراکز راه خانواده کار خودش را تا آن روزهای آخر میکرد، نمیشد گفت ما اشکالی نداشتیم ولی بهر حال کارشانرا میکردند ، واقعا یک گروه خیلی کمی از سازمان زنان



بودند که بقول خودشان به انقلابیون پیوستند . منتهی گروه پر سرو صدا بودند .  
باقی ها ساکت بودند ، کارشانرا میکردند با کسی هم کاری نداشتند .

سؤال : پس سازمان زنان تا آن روزیکه شما ایران بودید مرتب کارش را میکرد  
با وجود اینکه سازمان های دیگر که همکاری میکردند با سازمان زنان همه در  
اعتصاب بودند .

خانم آق اولی : من تا روز آخری که آنجا بودم وحتى بعدازمن تا قبل از اینکه  
دیگر بکلی عوض بشود نحوه اداره سازمان زنان ، سازمان زنان کارش را میکرد ،  
مراکز رفاه خانواده دایر بود ، و حقوق ها حواله میشد ، کار سازمان میچرخید و  
هیچوقت بآنصورت حاد انقلابی درنیامد . یعنی اینهایی هم که میگفتند ما بسه  
اعتصابیون پیوستیم بآنصورت نبود که نیایند اداره یا کار نکنند . اگر هم  
نمیآمدند افرادی نبودند که از نظر پیشرفت کار موثر باشند . اینست که کار ما  
انجام میشد و سازمان میچرخید یعنی هیچوقت تعطیل نشد سازمان زنان تا آن  
وقتیکه من بودم . جلسات شورا مرتب تشکیل میشد . خانمهای شورا مرتب میآمدند .  
تصمیم هائی گرفته میشد اجرا میشد ، هیچوقت بآنصورت تعطیل نشد .

سؤال : شما مرخصی گرفتید آمدید ؟

خانم آق اولی : من همان موقع یک عمل جراحی کوچک داشتم که باید میآمدم لندن  
و آن موقع من یکماه مرخصی گرفتم که بیایم لندن و عمل جراحی را بکنم و برگردم .  
البته وقتی هم میآمدم واقعا " اصلا " فکر نمیکردم که وضع اینطور باشد . از نظر  
عصبی هم خیلی ناراحت بودم برای اینکه میگویم آن سه چهارماه واقعا " تحت  
فشار عجیب و غریبی بودیم . دائم تلفن میکردند که بمب گذاشتیم یا تلفن  
میکردند حرفهای زشت و رکیک میزدند ، در سازمان برنامه اعتصاب بود بزحمت بازده ،  
بیست نفر باید تلفن میکردید تا یک خورده پول بگیریم که بتوانیم سازمان را  
اداره کنیم . بعد من بعنوان مرخصی آمدم لندن که بعد دیگر بعد از انقلاب  
برنگشتم .

سؤال : خانم آق اولی شما که ایران بودید ، در شروع انقلاب ایران بودید چطور

می بینید که یکدفعه اینهمه آدم سبز شدند و اینهمه کمیته و اینها .

خانم آق اولی : اصلاً این یکی از چیزهایی هست که من هر وقت با شوهرم هم صحبت میکنم همین بحث را میکنیم که اصلاً یک چیز عجیبی بود . برای اینکه من همچنین چیزی ندیده بودم یعنی یک چنین تشکیلاتی، یک چنین سازمانی و یک چنین استقبالی از یک برنامه ای که اصلاً معلوم نبود هدفش چه هست نمیدانم بنظر من یک مقداری واقعا " مردم تشنه یک تغییری بودند . یک تغییری دلشان میخواست و دنبال این تغییر بودند . بدون اینکه بدانند که این تغییر چه خواهد بود . برای اینکه توی این جلسات راه پیمائی و اینها که راه می افتادند و جمعیت بود واقعا " . یعنی مسئله این نبود که بگویند مثلاً " کارمندان دولت را بزور بیاورند و بگویند که راه بروید ، میآمدند مردم ، خودشان می آمدند . از همه جور طبقاتی بود . یعنی از زن چادری بود ، از زن سرباز بود ، طبقات سوم بودند دانشگاهی ها بودند کارمندان دولت بودند . اصلاً یک کسانی گاهی توی این راه پیمائی ها شرکت میکردند که آدم خیلی تعجب میکرد که اینها چه میخواهند چه میخواستند کسه نداشتند توی این مملکت که حالا میخواهند انقلاب بشود . و بعد که بتدریج معلوم شد که رهبری انقلاب با خمینی است ، آنوقت دیگر بیشتر اسباب تعجب بود . که خیلی از آن آدمها الان خودشان که خارج از مملکت اند اقرار میکنند که اشتباه کردند . برای اینکه بنظر من اینها بودند که پایه ها را برای آمدن خمینی محکم کردند . یعنی اولش این جلسات و دموستراسیون ها دست آخوندها نبود اصلاً ، مردم عادی بودند و یک عده خیلی زیادی مردم تحصیل کرده و واقعا " هنوز هم برای من مبهم است که چطور شد که این مردم اینجوری رفتند دنبال یک انقلابی، دنبال یک هدفی که معلوم نبود .

سؤال : و خیلی هم تشکیلات منظمی بود .

خانم آق اولی : بسیار تشکیلات منظمی ، یعنی این روزهایی که برای راه پیمائیها و اینها بود حتی گروه های مثلاً " با وانت و اینها بودند ، من نرفتم توی هیچکدام از راه پیمائی ها ولی شنیدم فرض کنید توی خیابان شاهرضا اگر راه پیمائی بود ، از این خیابانهای فرعی با ماشین وانت میآمدند پرتقال میوه ساندویچ

نوشابه تقسیم میکردند . البته میگفتند بیشتر اینها را بازاربها میآوردند ولی تقسیم میکردند بین مردم و بچه های کوچک ، بچه های ده دوازده ساله از این چیزهایی داشتند که رویش فرض کنید نوشته بود مرگ بر شاه . یکیشان میآمد این را میگذاشت آن یکی بارنگ میزد میدویدند میرفتند چهارقدم پائین تر باز دوباره ... اصلا" یک تشکیلات عجیبی بود واقعا" هنوز هم برای من روشن نیست که این تشکیلات را کی اداره میکرد ولی تشکیلات بسیار منظمی بود .

سؤال : و این یکجوری بود که مملکت از هم پاشید یعنی واقعا" مثل اینکه خود بخود ریخت .

خانم آق اولی : ریخت ... من اصلا" نمیدانم واقعا" خیلی اسباب تاسف است مثلا" هیچکس فکر نمیکرد که ارتش این جوری از هم بپاشد . یعنی یک مشت آدم با دست خالی با هیچ چیز بیایند و بروند میدانم تمام گردان های ارتش را بگیرند ، اسلحهها را بردارند یعنی واقعا" هیچ ... هیچکس .. همینطوری هم که میگویم ما روزی هم که از تهران آمدیم لندن من باین نیت آمدم که یکماه بمانم و برگردم ، برای اینکه هنوز هم من باور نمیکردم که مملکت دارد از هم می پاشد . آدم فکر میکرد که خوب بالاخره یک مسئله ایست پیش آمده و حل میشود یکجوری . ولی چطور شد اینطور شد و چرا اینقدر مردم ناراضی بودند ، نمیدانم .

سؤال : شما آنروز تاسوعا و عاشورای معروف ایران بودید دیگر که راه پیمائی شده بود .

خانم آق اولی : بلی ، من البته تاسوعا و عاشورا ایران بودم توی تلویزیون هم دیدیم ولی خوب یک چیز عجیب غریبی بود . اصلا" جمعیتی که توی خیابان شاهرضا توی تلویزیون نشان میداد موج میزد عجیب بود و آنوقت انضباطشان هم عجیب بود یعنی هیچ نه دعوائی بشود نه کتک کاری بشود نه چیزی بشود و چیز عجیب غریبی بود . تمام این پلاکاردهائی که همراهشان میآوردند شعارهائی که میآوردند واز گروه های مختلف مثلا" یک عده از خیابان تا خانه مان که پارک ساعی بود توی

خیابان پهلوی از آن بالا میدیدیم یک عده زیادی از شمیران میآمدند . از جاهای دیگر میآمدند همه توی خیابان شاهرضا و حالا بروایتی بعضی ها میگفتند ۲ میلیون بعضی ها میگفتند یک میلیون ولی فکر میکنم حداقل ۵۰۰ هزار نفر جمعیت بود آنروز و خیلی دموستراسیون عجیب و غریبی بود .

سؤال : مستخدمین خانه شما شرکت میکردند توی این دموستراسیون ها؟

خانم آق اولی : یکیشان یک پسر جوانی بود که برای ما کار میکرد صبحها البته میرفت اداره پیشخدمت بود بعد از ظهرها میآمد خانه ما کار میکرد . آدم خیلی مذهبی بود ، جوان بود خیلی هم سر پرشور داشت و یک خورده احساساتی بود . دوتا هم بچه داشت . خیلی جوان ۵ - ۲۴ سالش بود دوتا هم بچه داشت . من دائم بساو نصیحت میکردم میگفتم : حسین یک وقت توی این تظاهرات برای اینکه اگر بزنتد بکشند بچه هایت گرفتار میشوند ، چون معلوم نیست که اصلا" این تظاهرات برای چه هست ، بیخودی برای چه کشته بشوی . میگفت نه ، خانم من نمیروم . یکسروز دیدم آمده خیلی همچنین مثل اینکه ناراحت و عصبی و میخواهد یک چیزی بمن بگوید . گفتم چه هست موضوع اچه هست حسین؟ گفت که خانم گفتند که آقای خمینی میخواهد که اعلام جهاد بکند و اگر که اعلام جهاد بکنند دیگر من مجبورم بروم . بعد من خندیدم و گفتم که آخر: حسین اعلام جهاد جنگ با کفار است شما باکی میخواهید بروید بجنگید ، اینجا کافر کی هست که شما میخواهید بروید جهاد بکنید وانگهی معمولا" میگویند آن کسی که اعلام جهاد میکند باید جلوی صف جهادکننده ها حرکت کند ، هر وقت آقای خمینی آمد جلوی صف شما حرکت کرد توهم برو بجنگ ، گفت نه خانم دیگر اگر آقای خمینی اعلام جهاد بکند من باید بروم بجنگم ، اینقدر معتقد بود . البته بامزه است که بعد از دو سال که ما امریکا بودیم از همان شخص یک نامه من داشتم نوشته بود که خیلی دلم برایتان تنگ شده خیلی دلم میخواست که بیایید ایران ، میدانم که نمیآئید دلم هم نمیخواهد که شما بیایید ، اقلا" اگر میشد من بیایم امریکا شمارا ببینم ، برای اینکه این از بچگی در خانه ما بزرگ شده بود ، اما این آخوندها ماشاء الله اینقدر جیب هایشان گشاد است که تا جیب های خودشانرا پر از پول نکنند چیزی بماند و صلت نمیدهد . منظورم اینست که یک آدمی بان تعصب این جوری شده بود . ولی خوب توی خیلی از خانه ها بودند که

نوکر و کلفت‌هایشان همه میرفتند و بعد ها هم خود آنها برایشان اسباب زحمت و دردسر شدند .

سؤال : خانم آق اولی درست هنوز انقلاب شروع نشده بود ولی خوب شلوغی های شهر شروع شده بود ، شهرستانها ... و یک اتفاقی افتاد که اتوبوس دختره های دانشجو را آتش زدند یا نمیدانم یک مسئله ای اتفاق افتاد که شکایت کردند بسازمان زنان و خواستند درگیر این کار بکنند ، شما یادتان هست این جریان ؟

خانم آق اولی : من یادم است اتفاقا " در آن موقع خانم افخمی در نیویورک بودند برای جلسات سازمان ملل ، منم اتفاقا " اصفهان برای یک برنامه بازدید رفتسسه بودم . اصفهان دیدم که دربدر دارند دنبال من میگردند میگویند با تهران تماس بگیرید . بعد با تهران تماس گرفتیم گفتند که بلی یک همچنین اتفاقی افتاده مثل اینکه اتوبوسی که دخترهای دانشجو را میبرده آتش زدند و پسرها نمیگذارند دخترها بروند توی نهار خوری و نهار بخورند و این چیز پیش آمده . بعد من بسا عجله آمدم تهران ، راستش نمیدانم اصلا " چه اتفاقی افتاده بود و چرا ؟ برای اینکه بعدش هم دیگر قضیه تمام شد ، بعد هم دخترها رفتند . البته آن موقع سازمان زنان یک تعدادی هم خانم فکر میکنم ، یکی از خانمها بود که الان اسمش یادم نیست که با یک عده ای جمع شدند رفتند بدانشگاه و اعتراض کردند و گفتند که نباید اینکار را میکردند و اینها . یک مقداری عکس العمل نشان دادند ولی بهر حال از نظر مسئولین این عکس العمل بهیچ عنوان کافی نبود و فکر میکردند که سازمان زنان کوتاهی کرده و آنطوری که باید در مقابل یک همچنین چیزی عکس العمل نشان نداده است . ولی در واقع دلیلش این بود که ما اصلا " نمیدانستیم که چه اتفاقی افتاده و چرا اتفاق افتاده و چطور شده که بتوانیم عکس العمل نشان بدهیم و من یادم است که این اتفاق افتاد ولی نمیدانم که چه شد اصلا " . از چه منبعی این آب میخورد و چرا اینطوری شد .

سؤال : خانم آق اولی خیلی متشکرم از شما ، خیلی

خانم آقا ولی: منہم خیلی، متشکرم خوشحالم کہ بہر حال یک مقداری باز گو  
کردیم خاطرات مانرا . انشاء اللہ کہ دوبارہ میتوانیم ہمہ این برنامہ ہا  
را روز از نو، روزی از نو شروع کنیم .

سوال : انشاء اللہ

خانم آقا ولی : انشاء اللہ ، مرسی .